

درآمدی بر نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی (با تأکید بر نقش محوری عوامل جامعه‌شناختی)

مسعود آذربایجانی *

سید محمدحسین کاظمینی **

چکیده

تولید علم، فرایند شکل‌گیری و توسعه مرزهای دانش و نیز چگونگی تغییر و تحولات علمی از مسائلی است که مورد توجه اندیشمندان و فلاسفه علم بوده و دیدگاه‌هایی نیز در این باره ارائه شده است. اگر چه می‌توان گفت که امکان توسعه، پیشرفت و حتی دگرگونی علم مورد توافقی همگانی است، اما در اینکه این پیشرفت و تحول مدیریت‌پذیر است یا خیر، بحث و گفتگو وجود دارد. نوشتار حاضر تلاش می‌کند با نگاهی اجمالی به نظریات پیشرفت علم در ادبیات موجود، با رویکردی قیاسی - استقرایی و با استفاده از روش‌های فراتحلیل، نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی را تبیین کند. در این نظریه چهارچوب کلان، عناصر کلیدی و مؤثر در تحول علوم انسانی احصاء و با اولویت‌سنجی و وزن‌دهی هر کدام، چگونگی ترابط و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر در راستای تحول در علوم انسانی بررسی می‌شود. عوامل جامعه‌شناختی، یعنی نهادهای سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و رسانه در سپهر ارزش‌های دینی و اصول عقلانی مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در مدیریت تحول علوم انسانی به شمار می‌آیند.

واژگان کلیدی: مدیریت علم، نظریه، علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی، عوامل جامعه‌شناختی

Email: mazarbayejani110@yahoo.com

* دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول مکاتبات)

** پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دانش‌پژوه سطح ۴ حوزه علمی و دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

Email: smhkazemeini@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۴ تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۱۲

مقدمه

بیشتر دیدگاه‌های موجود در تبیین چگونگی پیشرفت و تحول علم با رویکردی توصیفی، تاریخی و جامعه‌شناختی به پروسه تحول و پیشرفت علم پرداخته‌اند. بنابراین، از ابتدا با زبانی تجویزی و با پیش فرض مدیریت این تطورات و تحولات تدوین نشده‌اند. دیدگاه‌های ارائه شده در این باره را در یک دسته‌بندی کلان به دو بخش نظریات معرفتی و نظریات غیر معرفتی یا زمینه‌گرا می‌توان تقسیم کرد (ر.ک: اسمیت، ۱۹۹۱، ص ۹۸۱).

نظریات معرفتی برای پیشرفت و تغییر علم بیشتر بر عناصر و عوامل درونی علم، مانند نظریات، مسائل و... تأکید دارند. نظریه مسئله‌محوری لائودن (۱۹۷۸) و نظریه هسته سخت لاکاتوش (ر.ک: لازی، ۱۳۷۷، ص ۲۷۸ به بعد؛ چالمرز، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲ و لاکاتوش، ۱۹۷۸، ص ۴۰) بر این اساس تبیین شده‌اند.

در مقابل نظریات معرفتی، نظریات غیر معرفتی یا زمینه‌گرا قرار دارند که بیش از آنکه به ساختار منطقی خود نظریه‌ها و رابطه آنها با قراین و شواهد مناسب و مسائل موجود در هر علم توجه کنند، به خود حاملان و حامیان نظریه‌ها معطوف هستند؛ یعنی بر توانمندی‌های ترویجی و تبلیغاتی آنان و فضای اجتماعی دوران و مانند اینها تأکید می‌کنند. عوامل روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی از دسته عوامل بیرونی‌اند که محور پاره‌ای از تبیین‌های زمینه‌گرا از تغییرات علمی‌اند. نظریات ارائه شده از سوی توماس کوهن (دیدگاه پارادایمی) (ر.ک: کوهن، ۱۹۷۰؛ واعظ برزانی، مقدم، صادقی و عبدالملکی، بی‌تا، ص ۳۲۳) و نیز فایرابند (فایرابند، ۱۳۷۵، ص ۳۹ و ۴۷؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ لازی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳؛ چالمرز، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵-۱۶۸) از این سنخ‌اند.^۱

اگرچه می‌توان با توجه به این نظریات درباره امکان یا عدم امکان مدیریت پیشرفت و تحول علم و نیز چگونگی آن قضاوت کرد، اما این نظریات از این دیدگاه و از این خاستگاه به حل مسئله نپرداخته‌اند. آنچه در نظریه و تئوری ارائه می‌شود؛ روابط میان پدیده‌ها است که این روابط تداعی‌کننده نوعی قوانین جاری بین رویدادها، پدیده‌ها یا مفاهیم است. به این قوانین یا روابط گزاره‌ها یا قضایا گفته می‌شود. از دیدگاه تعدادی از متفکران به مجموعه قضایا یا گزاره‌هایی که کم و

۱. برای اطلاع بیشتر از دیدگاه‌های زمینه‌گرا یا گسستی ر.ک: کارناپ، ۱۳۹۰؛ آرثربرت ۱۳۷۴؛ ملابیری، ۱۳۹۰؛ زیباکلام ۱۳۸۲ و مقدم حیدری ۱۳۹۱.

بیش کلی و فراگیر بوده و ابعاد مختلف پدیده را تعریف می‌نمایند، نظریه یا تئوری گویند (بی‌بیه، ۱۹۹۸، ص ۸۴). تبیین و ارائه یک نظریه، مهم‌ترین امر از یک سو احصاء و تعیین متغیرها و عوامل مؤثر در آن نظریه است و از سوی دیگر طبقه‌بندی، وزن‌دهی و تبیین نوع و سطح ترابط و نسبت آنها با یکدیگر است (ر.ک: پاملاجی. شومیکر، تانکارد، ال. لاسورسا، ۱۳۹۰، ص ۲۹).

نظریه‌ای که توانایی احصاء و تعیین متغیرها و عوامل مؤثر و اصلی را از یک سو و تبیین ارتباط، نسبت و تعامل آنها را با یکدیگر از سوی دیگر نداشته باشد، اگر نگوییم نظریه نامیده نمی‌شود، قطعاً نظریه‌ای ابتر خواهد بود.

بر این اساس، در نظریه مدیریت تحول علوم انسانی لازم است:

- عوامل کلیدی مؤثر در تحول احصاء گردند؛
- با توجه به اهمیت و اولویت، این عوامل طبقه‌بندی و وزن‌دهی شوند؛
- عوامل مدیریت‌پذیر از عوامل مدیریت‌ناپذیر تفکیک و رابطه علی و معلولی و تأثیر و تأثری این عوامل با یکدیگر تبیین شود.

نوشتار حاضر با مفروض دانستن امکان مدیریت تحولات علم در پی آن است که چهارچوب و عناصر اصلی نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی را ارائه کند، با اولویت‌سنجی و وزن‌دهی هر کدام، چگونگی ترابط و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر را در راستای تحول در علوم انسانی بررسی کند.

۱. مفهوم‌شناسی

پیش از تبیین چگونگی مدیریت تحول در علوم انسانی لازم است، مفهوم و برداشت از سه کلیدواژه محوری بحث، یعنی علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی و تحول به صورت اجمالی تحلیل شوند. واضح است به عنوان امری مقدم، تبیین دقیق نظریه متوقف بر ارائه تصویری روشن از این مفاهیم کلیدی است.

۱-۱. علوم انسانی

علوم انسانی را از مناظر مختلفی می‌توان مورد بررسی و تعریف قرار داد: تعاریف ناظر به موضوع (فارابی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۵، پارسانیا، ۱۳۸۳)^۱، تعاریف ناظر به کارکرد (میرباقری،

۱. هم‌چنین ن.ک: مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۰، ص ۶۱۱؛ ص ۴۷۵، ص ۵۲۸.

۱۳۸۹، ص ۱۳۰)، تعاریف ناظر به غایت (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۱، ص ۱۹۶)، تعاریف ناظر به روش (فروند، ۱۳۷۲، ص ۳) یا تعاریف ناظر به گستره (استقرایی و ناظر به مصادیق (علی‌پور، حسنی، ۱۳۸۹ و مجموعه مقالات کنگره ملی علوم انسانی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵ و مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی ۱۳۹۰، ص ۱۵۳) یا تعاریف حداکثری). ممکن است همه تعاریف‌های پیش گفته، بسته به اهداف و اغراض تعریف‌کننده، درست باشد. از این رو بر صحت یا سقم یک تعریف با صرف نظر از ملاک و علت تقسیم چه بسا نتوان برهان اقامه نمود. لذا به نظر می‌رسد برای روشن شدن محدوده بحث در ارائه نظریه مدیریت تحول مناسب است تعریفی ناظر به مصادیق مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین در این نوشتار مراد ما از علوم انسانی:

«علمی است که امروزه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی به این عنوان تلقی می‌گردند مانند:

حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ، سیاست، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و...»^۱

۱-۲. علوم انسانی اسلامی^۲

دومین کلیدواژه‌ای که لازم است بدان پرداخته شود علوم انسانی اسلامی است. بحث علوم انسانی اسلامی، مبتنی بر مباحث مربوط به علم دینی و ارتباط علم و دین است. از این رو اهم محورهای مورد بحث عبارتند از:

- تبیین و بررسی اصل ارتباط علم و دین^۳
- چگونگی برقراری این ارتباط: آیا اصالت با علم تجربی^۱ است یا دین (نقل)؟^۲ چگونگی

۱. بر اساس مصوبه شورای تحول و ارتقای علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۵ رشته به عنوان رشته‌های دارای اولویت برای تحول و نوسازی علوم انسانی مشخص شده‌اند و شامل: «علوم سیاسی، مدیریت، حقوق، علوم اقتصادی، علوم ارتباطات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه، فلسفه دین و کلام، هنر، معماری، مطالعات زنان، علوم تربیتی» می‌باشد.

۲. برای اطلاع از مباحث علم انسانی اسلامی (علم دینی) ر.ک: جوادی آملی ۱۳۸۷؛ سوزنچی، ۱۳۸۹؛ باقری ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷؛ پارسانیا، ۱۳۸۳، چالمرز، ۱۳۸۷؛ حسنی، علی‌پور و موحدابطحی، ۱۳۸۵؛ بستان و همکاران، ۱۳۹۱؛ زیبا کلام، ۱۳۸۴؛ سروش، ۱۳۷۰.

۳. برخی متفکران به دلایل مختلف قائلند بین دین و علم ارتباط و تلائم وجود ندارد یا نباید داشته باشد. در اندیشه غرب این افراد را به دو گروه اساسی توان تقسیم نمود: نخست افرادی که قائل به تعارض علم و دینند. مانند پوزیتیویست‌ها یا افرادی همانند دراپر و وایت. پوزیتیویست‌ها بر این باورند تنها یک روش برای کسب معرفت وجود دارد و آن هم روش تجربی است. حال ممکن است از مشاهده و تجربه آغاز کنند و یا به واسطه مشاهده و تجربه داوری و اثبات نمایند. گروه دوم نیز بر این عقیده‌اند که علم و دین دو حوزه مستقل‌اند لذا ارتباطی با یکدیگر برقرار نمی‌کنند، مانند نوارتدکس‌ها، آگریستانسیالیسم‌ها و تحلیل‌زبان‌ها. اینان قائل‌اند اساساً زبان دین و علم جدا از یکدیگرند و هیچ ارتباطی بین آن دو وجود ندارد. لذا نه می‌توان از تلائم آنها سخن گفت و نه از تنافی و تضاد.

تأثیرگذاری بر یکدیگر و...

- سطوح و درجات این ارتباط: صرفاً در مقام گردآوری است؟ یا در مقام داوری نیز این ارتباط برقرار است؟ به عبارت دیگر دین در پیش فرض‌ها، فرضیه‌ها، گزاره‌های علمی و... می‌تواند ورود داشته باشد؟

نوع نگاه ما به منابع معرفتی: نگاه ما به عقل، وحی و تجربه، تناسب و ارتباطی که این سه با یکدیگر برقرار می‌کنند.

اتخاذ مبنا در هر کدام از محورهای مذکور در رویکرد تحول‌گرایانه ما در علوم انسانی می‌تواند مؤثر واقع گردد. از جمله متغیرهای اصلی که علم دینی مورد نظر را از دیگر تعاریف و نیز علوم انسانی مدرن جدا می‌کند به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود:

نخست آنکه منابع معرفتی خود را به حس و تجربه منحصر نمی‌کند، بلکه تحلیل برهانی، شهود، و از همه مهم‌تر کتاب و سنت را به عنوان منبع معرفت‌زا به رسمیت می‌شناسد؛

دوم آنکه اگر بخواهد به لحاظ اعتبار معرفتی این منابع را رتبه‌بندی کند، اعتبار وحی (کتاب و سنت) از همه منابع دیگر بالاتر است، و اعتبار تجربه در آخرین رتبه. (هرچند جایگاه آخر داشتن اصلاً به معنای بی‌نیازی از [یا کم‌اهتمامی به] پژوهش‌های تجربی نیست)؛

سومین نکته نیز آن است که، در این مبنا ورود پیش فرض‌ها و ارزش‌های دینی در علم، ورودی معرفتی است، نه صرفاً فرهنگی و منطقه‌ای؛ و لذا (به‌ویژه در عرصه علوم انسانی) اگر علم جهان شمولی وجود داشته باشد، علم دینی است؛ نه علم غربی که بر اساس پیش فرض‌های غیر موجه و ارزش‌های نامعتبر اومانستی بنا شده است.

با توجه به مطالب بیان شده علوم انسانی اسلامی را این‌گونه می‌توان تعریف نمود:

« علم انسانی اسلامی علمی است که رفتارها، فرایندهای ذهنی و خصلت‌های فردی یا

اجتماعی انسان را به نحوی روشنند، با استفاده از مبانی معرفتی اسلام (کتاب، سنت و عقل)

مورد مطالعه قرار داده و در تحقق غایات مورد توجه اسلام کارآمد باشد».

۱. چه بسا نظرات خسرو باقری و سعید زیباکلام را در این راستا بتوان تفسیر نمود. (رک: خسرو باقری، علم دینی امکان، ماهیت و ضرورت و هویت علم دینی و نیز کرسی نظریه‌پردازی علم تجربی دینی و سعید زیباکلام، معرفت‌شناسی اجتماعی طرح و نقد مکتب ادینورا و نیز تعلقات و تقویم دینی علوم در علم دینی دیدگاه‌ها و ملاحظات، سیدحمیدرضا حسینی و دیگران.)

۲. دیدگاه‌های ارائه شده از سوی فرهنگستان علوم اسلامی به این امر تمایل جدی دارد.

۱-۳. تحول^۱

در باره اینکه تحول در علوم انسانی چگونه صورت می‌پذیرد، مراد از دستیابی به علوم انسانی اسلامی که نتیجه تحول خواهد بود چیست، دیدگاه‌ها و نظرات متفاوتی ارائه شده که مبتنی بر برداشت‌های متفاوت از تحول علوم انسانی است.^۲ اما نسبت به چگونگی مدیریت و راهبری این تحول نظریه‌ای ارائه نشده است. آنچه به نظر می‌رسد، منظور از تحول در علوم انسانی، تغییر بنیادین و تبدیل شدن یک علم، نظام علمی یا گزاره علمی، به علم، نظام یا گزاره‌ای جدید در تمامی جهات است. متناسب با این تغییر اساسی، هر چه تغییر جزئی‌تر باشد تحول ناقص‌تر واقع شده است. البته باید توجه نمود تولید علوم انسانی اسلامی اولاً یک پروسه تدریجی و بلند مدت است و ثانیاً به معنای حذف و کنار گذاشتن کامل علوم انسانی فعلی نخواهد بود لذا در برخی از موارد با ملاحظاتی، قطعاً قابل استفاده و چه بسا یاری دهنده به این فرایند نیز باشند.^۳

بنابراین می‌توان گفت:

«تحول، فرایندی است تدریجی که دارای سطوح مختلفی مانند بومی‌سازی، اسلامی‌سازی بوده و در آن علوم انسانی به نحوی روشمند از مبانی و منابع معرفتی اسلام (کتاب، سنت و عقل) برآمده و در تحقق غایات انسانی و اجتماعی اسلام نیز کارآمد می‌گردد. به عبارت دیگر دین علاوه بر مبانی و روش‌ها، در غایات هم ورود داشته و به صورت موجه جزئی‌ه در موضوع و گزاره‌های علمی نیز از نقل می‌توان استفاده نمود.»

۱. تحول در لغت به معنای تغییر و انفصال است. راغب در این باره می‌نویسد: اصل حول تغییر شیء و انفصالاً. به اعتبار تغییر گویند: «حال الشیء یحول» و به اعتبار انفصال گویند: «حال بینی و بینک» سال را از آن حول گویند که متغیر است و انقلاب و دوران دارد. جانب و طرف شیء را حول گویند که می‌تواند به آن متحول شود و برگردد (رک: راغب اصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۶؛ قرشی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۹۸). بنابراین، تحول را می‌توان به معنای تبدیل و تغییر از صورت، حالت یا صفتی به صورت، حالت و صفتی دیگر دانست (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۱۸).

۲. دوبرداشت اسلامی‌سازی و بومی‌سازی رابه عنوان برداشت‌های اصلی از تحول می‌توان نام برد. رویکردهایی مانند اصلاحی و تکمیلی، تهذیبی و پیرایشی و تولیدی و تأسیسی (نقلی کردن و ابتناء بر ادله اربعه) را ذیل اسلامی‌سازی و رویکردهای بومی‌سازی فرهنگی و بومی‌سازی کاربردی را ذیل بومی‌سازی می‌توان جای داد. (رک: چپستی تحول در علوم انسانی (مجموعه دیدگاه‌ها پیرامون تحول در علوم انسانی)، معاونت مطالعات راهبردی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ج اول، ۱۳۹۰).

۳. «... منتها من اینجور فکر می‌کنم که مراجعه ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در این زمینه فکراتی و منظومه‌آرائی و چنین موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط؛ و آن شرط، عدم تقلید است؛ چون تقلید، ضد آزادی است؛ نباید تقلید انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می‌تواند به شما کمک کند.» (مقام معظم رهبری، بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۰۸/۲۳).

در ادامه سعی می‌گردد با احصاء عوامل مؤثر در مدیریت تحول در علوم انسانی و تحلیل و بررسی هر کدام، به وزن‌دهی، نسبت‌سنجی و چگونگی ترابط و تأثیر و تأثر هر کدام در این راستا پرداخته شده و در نهایت نظریه مورد نظر تبیین گردد.

۲. عوامل معرفتی (محتوایی)

۲-۱. منطق تقسیم عناصر محتوایی

محتوای علم و صدر و ذیل یک دانش را اگر از ابتدا تا هنگامی که به برون‌دادی مشخص و مکتوب در قالب منبعی علمی و آموزشی می‌رسد، مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم با یک طیف و فرایندی خاص و معین مواجه خواهیم شد که دارای سطوح و طبقات مختلفی است، به گونه‌ای که برخی بر دیگری مترتب و متوقف‌اند. برای تحلیل عناصر تشکیل‌دهنده محتوای علم در راستای تعیین نقطه عزیمت نخبگان و اندیشمندان و نیز جهت‌گیری محتوایی نهادهای اجتماعی برای تحول علوم انسانی، احصاء دقیق، نظم‌دهی منطقی، دسته‌بندی و تقسیم این عناصر ضروری به نظر می‌رسد. اجزاء و عناصر محتوایی علم را با رویکردهای مختلفی می‌توان تبیین و دسته‌بندی نمود. معمولاً این سنخ از مباحث را در مباحث ابتدایی و مدخل ورودی علم باید جستجو نمود. اگر چه در ادبیات علمی مغرب زمین نیز به گونه‌های مختلفی به این مباحث پرداخته شده است.

۲-۱-۱. تقسیم اصولی محتوای علم

علمای اصول با تمامی اختلافات علمی که در تعریف و تبیین موضوع، مسائل، غایت و نیز محور وحدت‌بخش و مایز علوم دارند^۱ اما در یک جمع‌بندی اجزاء درونی علم را به سه دسته ذیل تقسیم می‌نمایند:^۲

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: کفایه؛ ج ۱، ص ۷، درس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۶، فوائد الاصول، ج ۱، ص ۲۷، معالم‌الدین، ص ۱۸، مناهج الاصول، ج ۱، ص ۴۴، عناية الاصول، ج ۱، ص ۵.

۲. برای نمونه، علامه حلی در جوهرالتضد می‌نویسد:

«واعلم أن كل علم على الإطلاق يتقوم من ثلاثة أشياء موضوع و مباد و مسائل فالموضوع هو ما يبحث في ذلك العلم عن أعراضه الذاتية أعني لواحقه التي تلحقه لذاته كالتعجب اللاحق للإنسان لذاته أو لجزئه كالحركة الاختيارية اللاحقة له بحسب [باعتبار] كونه حيواناً أو لعرض ذاتي أولي كالضحك اللاحق له بحسب كونه متعجباً و ذلك مثل العدد لعلم الحساب فإنه يبحث في علم الحساب عن لواحق العدد و عوارضه الذاتية...» (رک: حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۲).

- موضوع
- مسائل
- مبادی

- تصویری (معرفت الموضوع و المحمول) (کفایه؛ ۱۴۰۹، ص ۷)
- تصدیقی (تصدیق ثبوت الموضوع) (همان)

اگر چه برخی از اندیشمندان اصولی غایت را به عنوان محور تمایز بخش علوم دانسته‌اند^۱ اما مشهور اصولیان بر این عقیده نبوده، موضوع (رک: درس فی علم الاصول، ۱۳۸۶، ص ۶، فوائد الاصول، ۱۴۱۷، ص ۲۷) یا ذات علم را (مناهج الاصول، بی تا، ص ۴۴ و تهذیب الاصول، ۱۳۸۲، ص ۳)^۲ باعث تمایز علوم می‌دانند و نامی از غایت و غرض در اجزاء درونی علم نمی‌آورند.

۲-۱-۲. رؤوس ثمانیه علوم

رؤوس ثمانیه هر علمی عبارت است از مباحث مقدماتی آن علم که در طلیعه تألیفات، جهت شناساندن زوایای گوناگون دانش به دانشجویان و طالبان آن تدوین می‌شود. این مباحث مقدماتی، بیشتر برای آشنایی با علم بوده و مانند شناسنامه علم می‌ماند. رسالت اصلی رؤوس ثمانیه، ایجاد بصیرت و شناخت بیشتر متعلمان به علم است.^۳

این هشت مطلب "رؤوس ثمانیه" یا "موضوعات هشت گانه" عبارت‌اند از:

۱. تعریف علم؛
۲. موضوع علم؛
۳. فایده علم؛
۴. مؤلف علم؛
۵. ابواب و مباحث علم؛
۶. جایگاه علم در میان دیگر علوم؛

۱. «تمایز العلوم بعضها عن بعض هو بتمایز الاغراض الداعیه الی تدوین لا بتمایز موضوعات العلم ولا بتمایز محمولاته»، (کفایه؛ ج ۱، ص ۵)

۲. «اختلاف العلوم انما یكون بذاتها لا بالاغراض والعنوانه» (مناهج الاصول، ج ۱، ص ۴۴ و تهذیب الاصول ج ۱ ص ۳)

۳. الغرض من العلم، المنفعه، السمه، المؤلف، انه من ای علم هو، فی ای مرتبه هو، القسمه و انحاء العالم... (رک: قطب الدین شیرازی،

۲۰۰۵، ص ۲۸)

۷. غرض و مقصود علم؛

۸. روش‌های تعلیم علم.

اگرچه وجود برخی عناصر مانند موضوع و روش‌های تعلیم (روش‌شناسی) و حتی غرض و غایت علم می‌توانند از اجزاء درونی علم محسوب شوند اما مسلماً تعریف، جایگاه، فایده، مؤلف و... علم نمی‌توانند جزء عناصر درونی علم قلمداد گردند. زیرا همان‌گونه که در تعریف و تبیین این رئوس آمده است در راستای آشنایی و آگاهی متعلمان از علم مورد نظر بررسی می‌شده‌اند. لذا به صورت مجله کلیه نمی‌توان رئوس ثمانیه را به عنوان عناصر درونی علم دانست.

۲-۱-۳. مسائل فلسفه‌های علوم

مباحثی که در فلسفه‌های علوم بدان پرداخته می‌شود اگر چه رویکردی بیرونی به متن دانش دارند اما در یک نگاه کلان چون مباحث بنیادین دانش و چیستی و چرایی آن مورد بررسی و دقت نظر قرار می‌گیرد لذا می‌توانیم این مسائل را نیز جزء عناصر محتوایی و معرفتی دانش بدانیم. برای ارائه یک ساختار مشترک و احصاء مسائلی که در فلسفه‌های علوم بدان‌ها پرداخته می‌شود برخی موارد ده‌گانه ذیل را پیشنهاد داده‌اند. (رک: خسروپناه، در ۱۳۹۰، ص ۷۸) این موارد عبارت‌اند از:

۱. شناسایی ماهیت دانش و چیستی آن؛

۲. هندسه و قلمرو و ساختار دانش و بیان مهم‌ترین مسایل آن؛

۳. معناشناسی مفاهیم کلیدی دانش؛

۴. روش‌شناسی و کشف رویکردها و رهیافت‌های دانش؛

۵. مباحث معرفت‌شناسی دانش مانند چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت آنها؛

۶. پیش‌فرض‌ها و مبادی علمی و غیرعلمی دانش و رفتار جمعی و تأثیرگذار عالمان؛

۷. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش؛

۸. مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش؛

۹. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون و مرتبط؛

۱۰. آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش؛

از یک‌سو، برخی از موارد ذکر شده مانند: مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش یا نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون و مرتبط را نمی‌توان جزء عناصر درونی و محتوایی علم برشمرد و از سوی دیگر بعضی از عناصر مانند نظریه و موضوع مورد غفلت قرار گرفته‌اند؛ بنابراین این مطالب ده‌گانه اگرچه دارای اهمیت‌اند اما جنبه حصری نداشته جامع و مانع

نیستند. نکته دیگر که باید بدان توجه نمود تفاوت و نسبت رئوس ثمانیه و فلسفه‌های مضاف به علوم است. ظاهراً نسبت بین این دو عموم خصوص من وجه خواهد بود.^۱

۲-۱-۴. رویکرد سلسله مراتبی به عناصر محتوایی علم

با توجه به این رویکرد، تولید معرفت علمی از مبانی متافیزیک و پیش فرض‌ها تا واقعیت تجربی چهارگام منطقی را باید طی کند. (رک: ایمان، ۱۳۸۹، ص ۲۲ و محمدپور، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳ به بعد).

فلسفه ← پارادایم ← نظریه ← مدل ← واقعیت

تمامی رویکردها و پارادایم‌های حاکم بر علوم انسانی (اثباتی، تفسیری و انتقادی) (رک: همان، ص ۴۱ به بعد) با وجود برخی تمایزات از این فرایند کلان تبعیت می‌کنند. در این فرایند سه عنصر پارادایم، نظریه و مدل، عناصر محوری محسوب می‌شوند. اگر چه در برخی از رویکردها (پارادایم تفسیری) نظریه در سلسله مراتب تولید معرفت علمی جایی ندارد اما آنچه در تولید معرفت حائز اهمیت است ارتباط هماهنگ و سازمان یافته این عناصر است. آنچه این عناصر را به نحوی با یکدیگر مرتبط می‌سازد، «روش» است. به دلیل اهمیت و جایگاه روش‌شناسی در تولید معرفت علمی برخی این عنصر را نیز به عناصر محتوایی دانش اضافه نموده و قائلند:

«معرفت علمی در ارتباط هماهنگ و سازمان یافته بین سه عنصر پارادایم، نظریه و روش شکل می‌گیرد. پارادایم از یک سو پیش فرض‌های منطقی نظریه را تعیین می‌کند و از سوی دیگر به تصدیق معرفت شناختی روش می‌پردازد. البته نظریه‌ها نیز برای ورود به واقعیت تجربی و ارزیابی تجربی نیازمند به کارگیری روش متناسب با خود می‌باشند.» (همان، ص ۳۹)

کوهن نیز در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی بر این باور است که عناصر معرفت علمی شامل: نظریه (سوال از چه)، پارادایم (سوال از چرا) و روش (سوال از چگونه) می‌گردد (کوهن، ۱۹۷۰، ص ۳۵).

۲-۲. وزن‌دهی و اولویت‌سنجی

تحول در محتوای علوم انسانی و دستیابی به علوم انسانی اسلامی کارآمد جزء اولین و مهم‌ترین گام‌های تحول است. اگر محتوای علم و صدر و ذیل یک دانش را از ابتدا تا هنگامی که به

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: علی اکبر رشاد، فلسفه مضاف و نیز خسرو پناه، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۹ و ۶۱.

برون دادی مشخص و مکتوب در قالب منبعی علمی و آموزشی می‌رسد، مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم با یک طیف و فرایندی خاص و معین مواجه خواهیم شد که دارای سطوح و طبقات مختلفی است، به گونه‌ای که برخی بر دیگری مترتب و متوقف‌اند.

مباحث معرفتی علم را در دو سطح می‌توان تبیین نمود: عناصر پیشینی و عناصر درونی. عناصر پیشینی شامل مفاهیم، مبانی و پیش‌فرض‌ها، موضوع، غایات، روش و... می‌گردد. و عناصر درونی نیز به مسأله، فرضیه، نظریه، مدل و راه‌حل‌ها می‌پردازد. این سطوح در یک فرایند منطقی مترتب بر یکدیگر نیز می‌باشند.

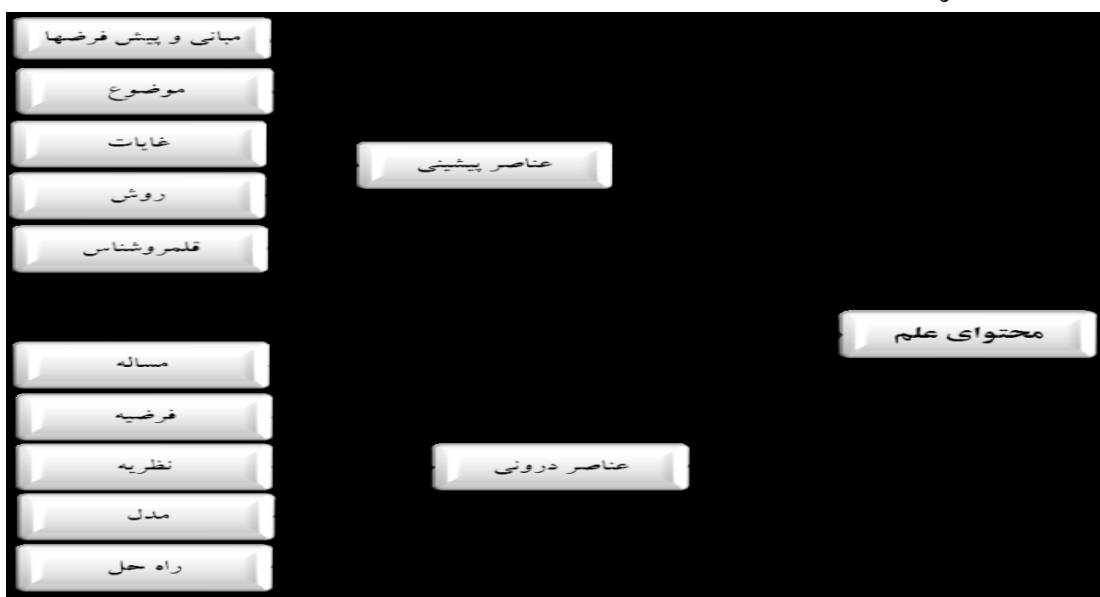
حال ممکن است این سؤال به ذهن برسد که برای تحول در محتوای علوم انسانی که از اهداف اساسی و غایی ما نیز می‌باشد، از کدام یک از این سطوح باید آغاز نمود. جهت‌گیری عالمان و اندیشمندان و هم‌چنین نهادهای اجتماعی مؤثر، به کدام سمت باید سوق یابد؟ پرداختن به عناصر پیشینی علم یا تبیین عناصر درونی؟ یا تدوین هم‌زمان آنها؟

آنچه به نظر می‌رسد برای حرکت در مسیر دستیابی به یک تحول جامع و ماندگار باید از تدوین و تبیین عناصر پیشینی آغاز نمود. این امر جهت‌گیری عالمان و اندیشمندان و هم‌چنین نهادهای اجتماعی مؤثر در این راستا را نیز مشخص می‌سازد. روشن است تدوین فلسفه مطلق و فلسفه مضاف (فلسفه‌های مضاف به گرایش‌های علوم انسانی) نیز در همین راستا قرار دارد.

علاوه بر این، آنچه در راستای پیوند مفاهیم فلسفی و تئوری و فضای کاربردی و کار بست علوم انسانی اسلامی حائز اهمیت است، نقد مسائل گرایش‌های علوم انسانی و ارائه راه‌حل ایجابی براساس این فلسفه‌هاست. در غیر این صورت نمی‌توان مقام انتزاعی و فلسفی تولیدشده را به مقام عینیت و کاربرد نزدیک نمود.

ساختار کلان عناصر محتوایی دانش و نوع ارتباط آنها را در نمودار ذیل این‌گونه می‌توان ترسیم نمود:

نمود:

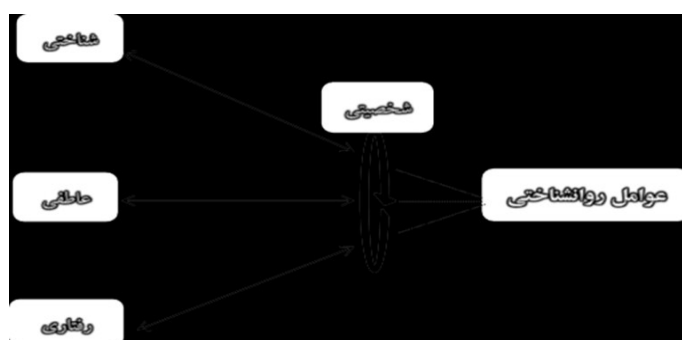


۳. عوامل روان‌شناختی

عوامل روان‌شناختی را در مقابل عوامل جامعه‌شناختی باید دانست. همان‌گونه که عوامل جامعه‌شناختی به اهرم‌ها، بسترها و علل بیرونی و اجتماعی توجه دارند، در مقابل عوامل روان‌شناختی بر انگیزه‌ها، علل، نیازها و زمینه‌های درونی و روانی حاکم بر افراد تأکید می‌ورزند.

بازیگر اصلی پروسه تحول در علوم انسانی اندیشمندان و جامعه‌نخبگانی هستند. اگر تحولی در علوم انسانی باید صورت پذیرد جز بدست متفکران این عرصه، محقق نخواهد شد. نخبگان علوم انسانی کشور حلقه واسط بین عوامل جامعه‌شناختی (اعم از نهادهای اجتماعی و دستگاه‌های مرتبط) و محتوای علوم انسانی که موضوع تغییر و تحول است، می‌باشند. لذا همراهی و هم‌جهتی آنها در این راستا بسیار تعیین‌کننده و حیاتی است. لذا بررسی عوامل روان‌شناختی به عنوان دومین عامل و متغیر کلیدی در نظریه مدیریت تحول، برای تأثیرگذاری بر جامعه‌نخبگانی در راستای جهت‌دهی و هدایت آنان به سوی تحول در علوم انسانی و تولید محتوایی اسلامی و کارآمد ضروری به نظر می‌رسد.

مجموعه عوامل روان‌شناختی را در سه دسته عوامل شناختی، عاطفی و انگیزشی و رفتاری می‌توان تقسیم نمود. البته با توجه به اهمیت و ارتباطی که عوامل شخصیتی در مجموعه عوامل روان‌شناختی نیز دارند لازم است در کنار دیگر عوامل روان‌شناختی مورد بررسی قرار گیرد. نمودار کلی و چگونگی ارتباط این عوامل این‌گونه قابل ترسیم است:



۳-۱. عوامل شناختی

شناخت رجوع به فرایندهای درونی دارد که حاصل ذهن انسانی‌اند و منجر به دانستن می‌گردند. (فلاول و بوتکین، ۱۹۸۵، ص ۱۶۴ به نقل از محسنی، ۱۳۸۳، ص ۱۷) به عبارت دیگر شناخت

رجوع به فرایندها یا توانایی‌هایی است که از آن طریق «دانش» به دست می‌آید.^۱ پیازه به عنوان یک شناخت‌شناس تجربی، شناخت را تغییر و درک تغییرات از حالتی به حالت به حالت دیگر در سطح فردی یا تاریخ تحولات علمی می‌داند. (محسنی، ۱۳۸۳ ص ۱۹).

عوامل شناختی بیشتر بر فرایندهای ذهنی توجه داشته^۲، آنها را منفک از فرایندهای عصبی و رفتاری مورد بررسی قرار می‌دهند. روان‌شناسی پردازش اطلاعات را می‌توان جدیدترین روایت روان‌شناسی شناختی دانست. (رک: بونزه، آردیلا، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱؛ ولستر ام. اسلدورو، ۱۳۸۴، ص ۳۶).

روان‌شناسی پردازش اطلاعات به دو شکل ظهور یافته است؛ در حالت نخست، پردازش‌های شناختی همان پردازش دریافت، دگرگون‌سازی و انتقال اطلاعات‌اند. اما در مقابل برخی برآنند همه پردازش‌های شناختی، محاسبات یا نمادسازی هستند که به استناد آنها اطلاعات بر حسب قوانین معین (الگوریتم‌ها یا برنامه‌ها) پردازش می‌شوند. (رک: همان) به عبارت دیگر پردازش‌های شناختی، محاسباتی است که به استناد آنها اطلاعات پردازش می‌شوند.

با این تبیین، عوامل شناختی از یک‌سو، شامل ذهنیت‌ها اعم از تفکر و اندیشه، تخیلات، قضاوت‌ها و از سوی دیگر نیز دربرگیرنده مدل‌های اندیشه، تفکر انتقادی، الگوهای یادگیری، فرایند حل مسأله و خطاهای شناختی است. (محسنی، ۱۳۸۳، ص ۱۷).



۱. رایج‌ترین تعریفی که منطق‌دانان برای علم بیان می‌کنند عبارت است از «هوالصورة الحاصلة من الشئ عند العقل» یعنی علم عبارت است از صورتی که از یک شی در نزد عقل پدید می‌آید (رک: مرتضی مطهری، ۱۳۸۶، ص ۳۳). در این تعریف تنها به ادراکاتی «علم» گفته شده است که در کسب آنها ذهن با تصویر معلوم سروکار دارد نه با خود آن. بنابراین در این تعریف به روشنی علم به علوم حصولی محدود شده است و شامل علوم حضوری نمی‌شود. اگر علم و به عبارتی شناخت را مطلق درک و آگاهی بدانیم علم را می‌توان به حضور معلوم نزد عالم تعریف نمود.

۲. قابل ذکر است به مجموعه مکاتب روان‌شناختی، «ذهن‌گرایی (Mentalism)» نیز گفته می‌شود.

۳-۲. عوامل عاطفی و انگیزشی^۱

عوامل عاطفی و انگیزشی بیشتر شامل مباحثی مانند انگیزش، هیجانات (مثل ترس، خوشحالی، خشم و...)، احساسات و انفعالات و هوش هیجانی^۲ می‌شود. انگیزه را چرایی رفتار گویند؛ به عبارت دیگر هیچ رفتاری را فرد انجام نمی‌دهد که انگیزه‌ای یا نیازی محرک آن نباشد. انگیزش انسان اعم از خودآگاه یا ناخودآگاه، ناشی از نیازهای اوست. بنابراین در تعریف انگیزه می‌توان گفت: انگیزه یا نیاز عبارت است از حالتی درونی و کمبود یا محرومیتی که انسان را به انجام یک سری فعالیت وامی‌دارد (سید جوادین، ۱۳۸۶، ص ۴۵۵). تعریف دیگر انگیزه به این شکل می‌باشد که «میل به کوشش فراوان در جهت تأمین هدف‌های سازمان به گونه‌ای که این تلاش در جهت ارضای برخی از نیازهای فردی سوق داده شود.» (رابینز، ۱۳۷۷، ص ۳۲۶)

انگیزش یک فرایند زنجیره‌ای است که با احساس نیاز یا احساس کمبود و محرومیت شروع می‌شود، سپس خواست را به دنبال می‌آورد و موجب تنش و کنش به سوی هدفی می‌شود که محصول آن، رفتار نیل به هدف است. توالی این فرایند ممکن است منجر به ارضای نیاز شود. بنابراین انگیزه‌ها موجب تشویق و تحریک فرد به انجام یک کار یا رفتار می‌شود (سید جوادین، ۱۳۸۶، ص ۴۵۶).

۳-۲-۱. دسته‌بندی نیازها

نظریات موجود در این باره را به دو دسته می‌توان تقسیم نمود: نظریات کلاسیک و نظریات مدرن؛ نظریات کلاسیک بیشتر در یک فرایند مشخص از یک نگاه تک عنصری و محدود به رویکردهایی سیستمی و جامع در باب انگیزش‌های افراد رسیدند. به عنوان مثال مدل‌های انگیزشی ابتدا بر دو عامل تنبیه و تشویق تأکید داشته (رک: ایران‌نژاد، پاریزی و گهر، ۱۳۷۳، ص ۳۸۰) اما در مراحل بعدی به دیگر عوامل مانند رضایت شغلی،^۳ نظام پاداش، الگوی رهبری، نیازهای افراد و... نیز

1. Motivational

۲. هوش هیجانی عبارت است از: افزایش هوش با کنترل و مدیریت هیجانات و احساسات.

۳. روابط انسانی حاصل مطالعات هاورن بود. طبق این نظریه که به روابط انسانی معروف است، انسان‌ها به جز پول با عوامل دیگری نیز برانگیخته می‌شوند. کارهای تکراری و کسالت‌آور موجب کاهش انگیزه کارکنان می‌شود اما رفتار اجتماعی موجب افزایش انگیزه و کارایی کارکنان می‌شود. افراد به عنوان موجودات اجتماعی در پاسخ به محیط کار برانگیخته می‌شوند. طبق این نظریه وجود انگیزه لازم مانند رضایت شغلی، موجب بالا رفتن عملکرد کارکنان می‌شود. مدل انسان اجتماعی از این نظریه حاصل می‌شود.

توجه و تأکید نمودند.^۱

نظریات مدرن نیز در رویکردهایی مانند محتوایی (ر.ک: نایلی، ۱۳۷۳، ص ۲۵)، فرایندی (همان) یا تقویت و شرطی کردن عامل (سید جوادین، ۱۳۸۶، ص ۴۵۸) بروز یافتند. از جمله نظریات مدرن می‌توان به نظریه سلسله مراتب نیازها (Hierarchy of Needs)^۲ و نظریه سه‌گانه نیازها^۳ اشاره نمود.

بر اساس نظریه سلسله مراتب نیازها، نیازهای آدمی از یک سلسله مراتب برخوردار هستند که رفتار افراد در لحظات خاص تحت تأثیر شدیدترین نیاز قرار می‌گیرد. هنگامی که ارضای نیازها آغاز می‌شود، تغییری که در انگیزش فرد رخ خواهد داد بدین‌گونه است که به جای نیازهای قبل، سطح دیگری از نیاز، اهمیت یافته و محرک رفتار خواهد شد. نیازها به همین ترتیب تا پایان سلسله مراتب نیازها اوج گرفته و پس از دستیابی کامل، فروکش کرده و نوبت به دیگری می‌سپارند.

مازلو این نیازها را به دو دسته بالایی و پایینی تقسیم کرده است، نیازهای فیزیولوژیکی و امنیت در رده پایین و نیازهای اجتماعی، احترام، خودشکوفایی را در رده بالا قرار داد. نیازهای رده بالا در درون فرد ارضا شده و نیازهای رده پایین به وسیله عوامل بیرونی ارضا می‌شوند.

در این نظریه، نیازهای آدمی در پنج طبقه قرار داده شده‌اند که به ترتیب عبارتند از:

نیازهای زیستی^۴، نیازهای ایمنی و تأمین^۵، نیازهای اجتماعی^۶، عزت و احترام^۷ و

۱. از دهه ۱۹۶۰ به بعد مسلم شد که نظریه‌های کلاسیک و روابط انسانی، تاثیر روابط اجتماعی و ساختار رسمی را نادیده گرفته و مفروضات مدل روابط انسانی تصویر ناقصی از رفتار انسانی را در محل کار ارائه می‌داد. مدل‌های معاصر انگیزشی بر این فرض هستند که عوامل زیادی قادر به تاثیرگذاری در رفتار انسان می‌باشد. این عوامل شامل اهمیت نظام پاداش، تاثیرات اجتماعی، ماهیت شغل، الگوی رهبری، نیاز و ارزش‌های کارکنان و ادراک خود از محیط کار است (رک: محمدزاده و مهره‌زاد، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶ - ۱۲۵).

۲. این نظریه متعلق به آبراهام مازلو (۱۹۴۳) نظریه‌پرداز کلاسیک مدیریت است. این نظریه از نظریه‌های محتوایی در مورد انگیزش به شمار می‌آید (رک: ویتن، ۱۳۸۹، ص ۲۳۶؛ فرانکن، ۱۳۸۴، ص ۴۸).

۳. دیوید مک‌کلند این نظریه را ارائه داده است. بر اساس این نظریه، سه عامل مهم انگیزش در مورد نیازها عبارتند از: نیاز به کسب موفقیت (Need for Achievement) یعنی تلاش برای کسب هدف با توجه به برنامه‌ها و استانداردهایی که موفقیت را تضمین می‌نماید، نیاز به کسب قدرت (Need for Power) یعنی کسب توانایی برای اعمال نفوذ بر دیگران و کنترل آنها، نیاز به کسب دولتی و روابط (Need for Affiliation) یعنی تمایل به کسب دوستی، حمایت دیگران و ایجاد روابط صمیمی با آنها (رک: سید جوادین، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶).

4. Physiological Needs
5. Security/Safety
6. Social Needs
7. Esteem Needs

خودشکوفایی^۱.

۳-۲-۲. سطح‌بندی نیازها

علاوه بر دسته‌بندی نیازها، سطح‌بندی نیازها نیز حائز اهمیت است؛ با توجه به دو ساحتی بودن انسان می‌بایست علاوه بر نیازها و انگیزه‌های مادی، نیازها و انگیزه‌های غیرمادی را نیز در نظر گرفت؛ در حالی که تمامی نظریه‌های یاد شده فاقد این نوع انگیزه‌ها هستند. انگیزه‌های خداخواهی، عدالت‌طلبی و کسب رضای الهی از این دسته‌اند؛ که به دلیل حاکم بودن دیدگاه‌های مادی بر نظریه‌پردازان انگیزش، توجهی به آنها نشده است.

با تتبع در انگیزه‌های آدمی، به طور کلی سه سطح انگیزشی را در انسان‌ها می‌توان تصور کرد، این انگیزه‌ها از پایین‌ترین سطح شروع می‌شود و تا عالی‌ترین سطح انگیزش پیش می‌رود. این سطوح به ترتیب عبارت‌اند از:

انگیزه‌های معنوی و الهی؛^۲

انگیزه‌های مادی؛^۳

انگیزه‌های تلفیقی؛

با این توضیحات، ساختار کلان نیازهای انگیزشی بدین‌گونه خواهد بود:

1. Self-Actualization Needs

۲. به عقیده برخی اندیشمندان مانند ماری قوی‌ترین نیازهای مادی عبارتند از: کسب موفقیت، تعلق، تهاجم، استقلال، ارائه خودنمایی، هیجان، پرستاری، نظم و قدرت. این نیازها همه اکتسابی هستند و ضمن رشد، فراگرفته می‌شوند. (رک: مورهد و گریفین، بی‌تا، ص ۹۶).
۳. وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا // إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا، (انسان، آیه ۵ و ۶). البته انگیزه‌های معنوی، خود نیز دارای مراتب و درجاتی است که از کلام حضرت علی (ع) در تفکیک عبادت‌کنندگان استفاده می‌شود: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷)

	کسب خشنودی خداوند متعال		
	بشارت	معنویت (باورهای دینی)	
	انذار		
	توجه به سنن الهی		
	خوراک		
	پوشاک		
	دستمزد و حقوق	فیزیکی (زیستی)	
	ساعات و شرایط کاری		
	مزایای نقدی و غیرنقدی		
	مسکن		
	خانواده		
	تامین جانی	ایمنی	
	امنیت شغلی		
	بیمه بهداشتی و درمانی		
	امنیت مالی		
	امنیت روانی		
	برخورد عادلانه	اجتماعی	
	تمجید، تشویق و تنبیه		
	جایگاه مناسب شغلی		
	جذابیت اهداف		
	مشارکت سازمانی و اجتماعی		
	حس موثر بودن و اثرگذاری	عزت و احترام	
	استقلال		
	درونی		
عزت نفس			
خودباوری			
	بیرونی	شکوفایی	
موفقیت			
شهرت			
مورد توجه قرار گرفتن			
پذیرفته شدن			

نیازهای انگیزشی

۳-۳. عوامل رفتاری

منظور از عوامل رفتاری بررسی رفتارها و عملکرد افراد و جنبه‌های جوارحی ما در مباحث روان‌شناسی است. (رک : همان، ص ۲۹۹) برخی قائل اند اتم‌های (کوچک‌ترین اجزاء) روان‌شناسی شامل شناخت، احساسات یا عواطف و رفتار می‌شود. هدف از بررسی رفتارها، توصیف، تحلیل و پیش‌بینی، کنترل و هدایت آنهاست. از این منظر عوامل رفتاری در برابر عوامل شناختی و عاطفی قرار می‌گیرند. البته باید توجه داشت تمامی این عوامل در یک منظومه مشخص با یکدیگر مرتبط می‌باشند.

۳-۴. عوامل شخصیتی

شخصیت به مجموعه صفات رفتاری باثبات و بی‌نظیر فرد اشاره دارد؛ (وین ویتن، ۱۳۸۹ ص ۲۲۱). به عبارت دیگر، شخصیت ثبات افراد در طول زمان و موقعیت‌ها و در عین حال، متمایز بودن آنها را نشان می‌دهد. برخی دیگر نیز شخصیت را این‌گونه تعریف نموده‌اند:

«مجموعه‌ای سازمان‌یافته و واحدهای متشکل از خصوصیات نسبتاً ثابت و مداوم و بر روی هم که یک فرد را از فرد یا افراد دیگر متمایز می‌نمایند» (رک: شاملو، ۱۳۷۴، ص ۱۳؛ کریمی، ۱۳۷۸؛ روپ، ۱۳۸۰ و شولتز، ۱۳۸۴).

در مورد اینکه برای توصیف کامل شخصیت چند صفت و عامل ضروری است، اختلاف نظر وجود دارد اما می‌توان مدل پنج‌عاملی را نظریه‌ای مناسب برای تبیین ساختار شخصیت دانست. این پنج عامل عبارتند از: روان‌رنجوری، برون‌گرایی، گشودگی به تجارب، خوشایندی و وظیفه‌شناسی^۱.

با توجه به تعاریف بیان شده، شخصیت دارای دو رکن اساسی است:

نخست جنبه تفاوت‌های فردی و دوم جنبه ثبات و استمرار در برخی ویژگی‌ها؛ جنبه اول در شخصیت اشاره به این دارد که با وجود برخی ویژگی‌های مشترک در میان افراد، هر کس از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که به کمک آنها، از دیگران متمایز می‌شود و از این رو، نمی‌توان دو نفر را یافت که از جهات گوناگون همسان باشند. اما جنبه دوم بر این وضعیت دلالت دارد که شخصیت هر کس به رغم تغییراتی که در آن ایجاد می‌شود، یک واحد سازمان‌یافته است و برخی صفات ثابت و پایدار دارد که پیوسته همراه او هستند و او بدان‌ها شناخته می‌شود.

۱. رابرت مک کری و پل کوستا به این مدل پنج‌عاملی شخصیت دست یافتند. (رک: ویتن، ۱۳۸۹، ص ۲۲۲).

عوامل شخصیتی در نمودار ذیل ترسیم شده‌اند:



۳-۵. وزن‌دهی و اولویت‌سنجی

تحلیل عوامل روان‌شناختی در راستای تبیین نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی، سه محور کلی را در بر می‌گیرد:

نخست، اولویت‌گذاری و وزن‌دهی به عوامل روان‌شناختی؛

دوم، چگونگی جهت‌دهی به جامعه نخبگانی در راستای تحول علوم انسانی، که خود در سه سطح همراهی، نقد و تولید قابل تصویر است؛

سوم، ترسیم فرایند و چرخه تربیت نیروی انسانی متعهد و متخصص در این عرصه.

اولویت‌گذاری از دو منظر می‌تواند صورت پذیرد:

از منظر تعیین جامعه هدف و راهبر تحول در علوم انسانی توجه به عوامل شخصیتی مورد نظر در اولویت است. چون بالفعل‌اند همراهی و هم‌جهتی آنان با مسیر تعیین شده به سهولت انجام می‌پذیرد. اما از منظر تأثیرگذاری و همراه نمودن جامعه نخبگانی با فرایند و پروسه تحول، به ترتیب عوامل عاطفی و انگیزشی، و سپس عوامل شناختی و رفتاری باید مورد تأکید قرار گیرد. در چگونگی جهت‌دهی و هدایت جامعه نخبگانی نیز، چون رویکرد در تحول علوم انسانی و

تدوین راهبردهای آن، رویکردی مدیریتی است، به عبارت دیگر سنخ کار از جنس مدیریت اجتماعی و مدیریت تحول است؛ آنچه در اینجا موضوع مدیریت قرار گرفته، جامعه نخبگانی است. جامعه‌ای که به تعبیری «به صورت مستقیم مدیریت‌ناپذیر» است،^۱ پس باید به دنبال راه‌کارهایی برای «مدیریت غیرمستقیم» آنها بود. آنچه تعیین‌کننده است علم به تفاوت نوع مدیریتی است که بر سازمان‌ها می‌شود و مدیریتی که قرار است بر جامعه نخبگانی صورت پذیرد. در راستای تعیین گروه هدف و راهبر، همان‌طور که بیان شد توجه عوامل شخصیتی مورد نظر بسیار حائز اهمیت است. لذا تشکیل‌دهندگان اولیه این گروه، نخبگان خلاق، متعهد، متخصص و معتقد به اصل تحول خواهند بود.

اما در جهت هدایت و همراهی جامعه عمومی نخبگانی، توجه به نظام سلسله‌مراتبی نیازها (عوامل انگیزشی) بسیار حائز اهمیت است. به عبارت دیگر با تأمین این نیازها در سطوح مختلف، اهرم‌های زمینه‌ساز همراهی و همدلی افراد با این پروسه فراهم می‌گردد. در این میان آنچه مهم به نظر می‌رسد «عامل معنویت و باورهای دینی» است. اگر این عامل را در سلسله مراتب نیازها اولویت دهیم الزاماً این دسته از نیازها مترتب بر هم نخواهند بود، بدین معنی که چه بسا فردی با وجود کمبودهای زیستی، امنیتی و حتی اجتماعی با تکیه بر عامل معنویت (ایمان، توکل، صبر، استقامت، تبشیر و تندر و...) به مرز شکوفایی و خلاقیت می‌رسد. اگر چه فرایند عمومی و روند کلی تأمین همان سلسله نیازها خواهد بود.

علاوه بر این عامل، عوامل شناختی نیز نقشی مؤثر در پروسه تحول و همراهی و همدلی اندیشمندان دارند. ترویج و تبیین تفکر نقادانه به اندیشه‌های غربی، تحلیل، بررسی و تصحیح مدل‌های اندیشه و تفکر، نقد و مناظره، تکیه بر عامل «استدلال» و... در سه سطح همراهی، نقد و تولید بسیار کلیدی به نظر می‌رسد.

روشنگری رفتارگرایانه و تبیین عملیاتی نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. چه بسا حل مسائل و پاسخ به نیازهای جامعه را بتوان در این راستا مورد نظر قرار داد. درباره ترسیم فرایند و چرخه تربیت

۱. مدیریت بر نخبگان، مؤسسات و مراکز علمی و پژوهشی و به تعبیری مدیریت دانش و دانشمند، «مدیریت بر مدیریت‌ناپذیرهاست». لذا روش‌ها و ابزار مدیریتی نیز در اینجا متفاوت خواهد بود. (رک: آر.کی. جین، اچ.سی. تریاندیس ۱۳۸۱ و

Ravi K. Jain, Harry C. Triandis, Cynthia Wagner Weick, Managing Reserch, Development, And Innovation (Managing the Unmanageable), published by john wiley and sons, inc., Hoboken, new jersey, 2010.

نیروی انسانی متعهد و متخصص در این عرصه نیز در یک بازه زمانی طولانی مدت نیازمند طراحی یک چرخه مشخص برای تربیت نیروی انسانی متعهد و متخصص هستیم.

۴. عوامل جامعه‌شناختی

سومین متغیر در نظریه مدیریت تحول علوم انسانی عوامل جامعه‌شناختی است؛ بازیگران اصلی در عوامل اجتماعی، نهادهای اجتماعی هستند، این نهادها اعم از نهادهای ساختارمند مانند وزارتخانه، سازمان‌ها و...، نهادهای غیرساختارمند مانند خانواده و... می‌باشند که اولاً قابلیت مدیریت بیشتری در راستای تحول علوم انسانی داشته و ثانیاً زمینه‌ها، بسترها و جهت‌دهی حرکت تحول از این طریق کامل‌تر فراهم می‌گردد. در تبیین نسبت و ارتباط سه عامل محتوایی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بیان خواهد شد^۱ که، عوامل جامعه‌شناختی مدخل ورودی مدیریت تحول بوده که به واسطه آن می‌توان بر عوامل روان‌شناختی و جامعه‌نخبگانی و در نهایت تغییر و تحول در محتوا تأثیر گذاشت، از این عامل به عامل کلیدی در نظریه مدیریت تحول نیز می‌توان یادکرد.

این عوامل به توانمندی‌های ترویجی، فرهنگی، فضای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توجه داشته، به عبارت دیگر بستر و زمینه‌های ایجاد، شکل‌گیری و توسعه علوم انسانی را بیشتر مورد نظر قرار می‌دهند، عوامل جامعه‌شناختی متشکل از نهادهای مختلف اجتماعی با مخاطبان و کارکردهای متفاوت است. آنچه در اینجا حائز اهمیت است بررسی و تبیین نهادهای اجتماعی و چگونگی نقش‌آفرینی آنها در تحول علوم انسانی است.

۴-۱. تبیین نهاد اجتماعی

از نهاد اجتماعی تعاریف^۲ متعددی ارائه شده است اما پس از بررسی و تحلیل این تعاریف، در

۱. ر.ک: مطلب پنجم «اولویت‌دهی، نسبت‌سنجی و منظومه ارتباطی...».

۲. جهت اطلاع از این تعاریف رجوع کنید به: امیل دورکیم، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، ج سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ص ۱۹، هانری مندارس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه پرهام، ج اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۳۳۵، پرویز صانعی، جامعه‌شناسی ارزش‌ها، ج اول، نشر و پخش کتاب (جار)، تهران، ص ۱۷۴، حسین ادیبی و عبدالمعبود انصاری، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ج اول، انتشارات جامعه، تهران، ص ۷۸، بروس کونن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، سازمان سمت، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۵۱ و منوچهر محسنی، مقدمات جامعه‌شناسی، نشر دوران، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۴.

جمع‌بندی سه متغیر بنیادین، غایی و کارکردی را برای نهاد اجتماعی می‌توان بیان نمود:

متغیر بنیادین: وجود ارزش‌ها و هنجارهای تثبیت شده و سازمان یافته؛

متغیر غایی: برخاسته از نیازهای افراد جامعه و در راستای پاسخ‌گویی به آنها؛

متغیر کارکردی: کنترل‌کننده رفتارها در جامعه و ناظر بر آنها.

البته باید توجه داشت این مجموعه ارزش‌ها و هنجارها همان‌گونه که اشاره شد، گاهی در یک ساختار و قالب مشخص مانند وزارت اقتصاد یا ساختارهای حاکمیتی خود را نشان می‌دهند و در برخی موارد نیز این ساختار و قالب را دارا نیستند، اما آنچه مهم است وجود مجموعه ارزش‌ها و هنجارهای سازمان یافته، تثبیت شده و تنظیم‌کننده رفتارها می‌باشد.

۲-۴. انواع نهادهای اجتماعی

نهادهای را با توجه به کارکرد یا نوع نیازی که موجب آن شده، می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم نمود.

۴-۲-۱. نهادهای اصلی یا نخستین

آن دسته از نهادها هستند که برای رفع نیازهای حیاتی افراد و بقاء جامعه ضرورت دارد و هر فرد از زمانی که به دنیا می‌آید، تا لحظه مرگ با آنها در ارتباط است. مبنای پیدایش نهادهای اصلی جامعه را پنج کارکرد تشکیل می‌دهند که عبارتند از: تولید نسل و تعیین خویشاوند، تربیت اعضای جدید و انتقال علم و فرهنگ از نسلی به نسل دیگر، تولید و توزیع کالاها و خدمات، تدارک برای استفاده مشروع از قدرت و رابطه انسان با ماورای طبیعت.

هر یک از این نهادها شیوه منطقی برای برآوردن یک نیاز عمومی جامعه است. نهادها با ساختارها، روابط، هنجارها و شیوه‌های رفتاری خاص خود ضمن برآوردن این نیازها به ایجاد و حفظ نظم و ثبات اجتماعی کمک می‌رسانند. نهادهایی که این وظایف را به عهده دارند عبارتند از:

خانواده؛

آموزش و پرورش؛

اقتصاد؛

حکومت (سیاست)؛

دین.

لازم به ذکر است، هر نهاد اجتماعی دارای یک سری کارکرد، پایگاه و نهاد فرعی نیز می‌باشد. با توجه به آنچه گفته شد، نهادهای اصلی و محوری در جامعه پنج نهادند: خانواده، اقتصاد،

سیاست، تعلیم و تربیت و دین. اما آنچه حائز اهمیت است توجه به نهاد دین و جایگاه، نسبت و ارتباط آن با دیگر نهادهای اجتماعی است. مبتنی بر ادبیات اسلام، دین نهادی هم عرض دیگر نهادهای اجتماعی نبوده بلکه حاکم بر آنهاست. از این از آن می‌توان به یک «فرانهاد» تعبیر نمود. به عبارت دیگر تمامی نهادهای اجتماعی لازم است در تبیین ارزش‌ها و هنجارهای خود به ارزش‌ها و هنجارهای دینی پایبند بوده، آن را ملاک و مبنا قرار دهند. لذا به نظر می‌رسد می‌توان نهاد دین را به عنوان یک فرانهاد از میان پنج نهاد اساسی جدا نموده و نهاد رسانه و ارتباطات را با توجه به اهمیت آن در عصر حاضر جایگزین آن نمود. با این بیان نهادهای اصلی اجتماعی عبارتند از: خانواده، اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت و رسانه.^۱

۲-۲-۴. نهادهای فرعی و ثانوی

این نهادها که نهادهای عام و دومین نیز نامیده می‌شوند، به نیازهای درجه دوم انسان پاسخ می‌گویند و غالباً از فرعیات نهادهای نخستین (اساسی و اصلی) به‌شمار می‌روند. بدین جهت مانند آنها ضرورت جهانی ندارند بلکه وجود آنها بسته به نیاز جوامع است. هرچه جامعه وسیع‌تر و پیچیده‌تر گردد. مؤسسه‌ها و سازمان‌های اجتماعی از نوع نهادهای دومین یا فرعی گسترده‌تر و فراوان‌تر می‌شوند. از آنجا که این نهادها از شاخه‌های نهادهای نخستین به‌شمار می‌روند، به نهادهای ثانوی یا دومین معروفند و چون بر حسب نیاز جوامع به وجود می‌آیند، با گسترش جوامع گسترده‌تر و فراوان‌تر خواهند شد، مانند: نهاد ورزش، رسانه، تفریح، سرگرمی و... . نکته دیگر آنکه نهادی فرعی و ثانوی نهادی مستقل نبوده به نحوی با نهادهای اصلی و نخستین مرتبط بوده ذیل آنها تعریف می‌شوند.

۳-۴. طبقه‌بندی نهادها

با توجه به آنچه بیان شد و از منظری دیگر نهادهای اصلی و فرعی خود دارای یک دسته‌بندی یا طبقه‌بندی می‌باشند. نخست نهادهایی که ساختارمند بوده و دارای قالب و تشکیلات سازمانی مشخص هستند و دوم نهادهایی که صرفاً مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری تثبیت شده بوده دارای ساختار، تشکیلات و سخت افزار مشخصی نیستند (رک: اسکات، ۲۰۰۱؛ دایرة

۱. برخی از جامعه‌شناسان علاوه بر پنج نهاد اصلی مذکور، نهاد رفاه اجتماعی و نهاد پزشکی و بهداشتی را نیز به آنها افزوده اند. (رک: [http://www.uic.edu/classes/socw/Types of Social Institutions.](http://www.uic.edu/classes/socw/Types%20of%20Social%20Institutions))

المعارف استنفورد).

۴-۳-۱. نهادهای اجتماعی ساختارمند

با توجه به اینکه مباحث جامعه‌شناختی علوم انسانی بیشتر بر روی زمینه‌ها، بسترها و نهادها و دستگاه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم با علوم انسانی در دو حوزه تولید و کاربست مرتبط هستند می‌پردازد، لازم است جهت نظم‌دهی و تقسیم وظایف این سنخ از نهادهای اجتماعی، این نهادها ابتدا دسته‌بندی و سطح‌بندی شده، تا ترابط درونی عوامل مؤثر در نظریه به درستی تبیین گردد. این دستگاه‌ها در سه سطح با توجه به وظایف، کارکرد و اهداف خود در رابطه با علوم انسانی تقسیم می‌گردند^۱:

سطح اول. دستگاه‌هایی با مأموریت، کارکرد و اهداف علمی در حوزه علوم انسانی (مانند وزارت علوم، آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه و...) که اصولاً ماهیت، کارکرد و مأموریت آنها به طور کامل منطبق بر مباحث علوم انسانی است.

سطح دوم. دستگاه‌های با وظایف، کارکرد و اهداف نیمه علمی در حوزه علوم انسانی (مانند رسانه‌ها و به طور خاص صدا و سیما، وزارت ارشاد، سازمان تبلیغات و...). که اصولاً ماهیت، کارکرد و مأموریت آنها به طور کامل منطبق بر مباحث علوم انسانی نبوده بلکه متضمن آن است.

سطح سوم. دستگاه‌های با وظایف، کارکرد و اهداف غیرعلمی (مانند دستگاه‌های سیاسی، اقتصادی یا...) که به عنوان کاربران و مصرف‌کنندگان اصلی علوم انسانی محسوب شده و ماهیت، کارکرد و مأموریت آنها با حوزه دانش تطابقاً و تضمناً ارتباطی ندارد بلکه لازمه انجام مأموریت و وظایف‌شان ارتباط با علوم انسانی است.

۱. منطق این تقسیم‌بندی، میزان ارتباط و نسبت این دستگاه‌ها با علوم انسانی است که بر گرفته از دلالت‌های سه‌گانه منطقی تطابقی، تضمینی و التزامی می‌باشد.

۴-۳-۲. نهادهای اجتماعی غیرساختارمند

این نهادها که چه بسا بیشتر شامل نهادهای فرعی و ثانوی شوند دارای ساختار سازمانی مشخص نبوده و دوام و قوام آنها به وجود مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مصوب رفتاری است. باید توجه نمود این هنجارها در دو سطح قابل بررسی می‌باشند.

سطح اول. هنجارهای اخلاقی؛

سطح دوم. هنجارهای قانونی.

روشن است برای تأثیرگذاری بر علوم انسانی از هنجارهایی باید آغاز نمود که قابلیت مدیریت بیشتری داشته در زمان کوتاه‌تری نیز به نتیجه برسند. این هنجارها، هنجارهای قانونی و سیاست‌های کلان هستند. بنابراین اولویت با تغییر در هنجارهای قانونی نهادهای اصلی و فرعی اجتماعی است. این امر اولویت را از منظر مدیریت تحول نشان داده و به معنای غفلت از هنجارهای اخلاقی نخواهد بود.

۴-۴. منظومه ارتباطی نهادهای اجتماعی با علوم انسانی

قابل ذکر است، نهادهای اجتماعی همان‌گونه که گذشت، با توجه به وظایف، مأموریت، کارکرد اصلی خود و نیز متناسب با نوع ارتباطی که با علوم انسانی و تحول در آن برقرار می‌کنند در سه سطح قابل تقسیم هستند:

نهاد تعلیم و تربیت (تطابقی)؛

نهادهای خانواده و رسانه، (تضمنی)؛

نهادهای سیاست و اقتصاد (با توجه به حوزه وظایف و مأموریت‌شان نسبت به علوم انسانی رابطه‌ای التزامی خواهند داشت).

با این توضیح، اگر علوم انسانی را در هسته مرکزی مدیریت تحول فرض نماییم از این منظر نهادهای مرتبط با آن هسته، به ترتیب عبارتند از: تعلیم و تربیت، خانواده و رسانه، سیاست و اقتصاد.



۴-۵. تبیین متغیرهای بنیادین و کاربردی نهادهای اجتماعی

با توجه به نهادهای پنج‌گانه اصلی یعنی اقتصاد، سیاست، خانواده، تعلیم و تربیت و رسانه و نیز با تأکید بر مناشی، خاستگاه و کارکرد اصلی و اغلبی آنها، عوامل محوری مباحث جامعه‌شناختی مؤثر بر علوم انسانی سه دسته خواهند شد. این سه دسته با توجه به نوع ارتباط و تناسبی که با علوم انسانی برقرار می‌کنند به اقتصاد علم، سیاست علم و فرهنگ علم تقسیم شده‌اند. این عوامل، دارای متغیرهایی بنیادین و کارکردی بوده که برگرفته از نهادهای مربوطه هستند.

۴-۵-۱. اقتصاد علم

متغیر بنیادین در نهاد اقتصاد «ثروت» است. این نهاد دارای متغیرهایی کارکردی متناسب با علوم انسانی نیز می‌باشد. از قبیل انگیزش‌های مادی، تجاری‌سازی، عرضه و تقاضا و ...

۴-۵-۲. سیاست علم

متغیر بنیادین در نهاد سیاست «قدرت» است؛ حال از طریق قدرت نهادهای حاکمیتی چگونه می‌توان در تحول علوم انسانی ایفای نقش نمود؟ اهرم‌های تأثیرگذار بر علوم انسانی در این نهاد کدام‌اند؟ آنچه به ذهن می‌رسد سیاست‌گذاری و تدوین قانون مناسب در این زمینه است و البته در نظر گرفتن ضمانت اجراهای متناسب^۱، لذا متغیرهای کارکردی این نهاد شامل سیاست‌گذاری، تدوین و اصلاح قوانین، پیش‌بینی ضمانت اجرا، اصلاح فرایندها و ساختارها، برنامه‌ریزی آموزشی و ... می‌گردد.

۴-۵-۳. فرهنگ علم

سه نهاد دیگر از نهادهای اصلی خانواده، تعلیم و تربیت و رسانه می‌باشند. متغیر اصلی و مشترک این سه نهاد با توجه به قرابت این نهادها با یکدیگر و نیز تمایز بین آنها با دو نهاد دیگر (اقتصاد و سیاست) در کارکرد و حوزه مأموریت، «معرفت» را می‌توان متغیر بنیادین این سه نهاد دانست. نوع روابط و ارتباطات در این نهادها با همین متغیر شکل می‌گیرد. بر این اساس متغیرهای کارکردی

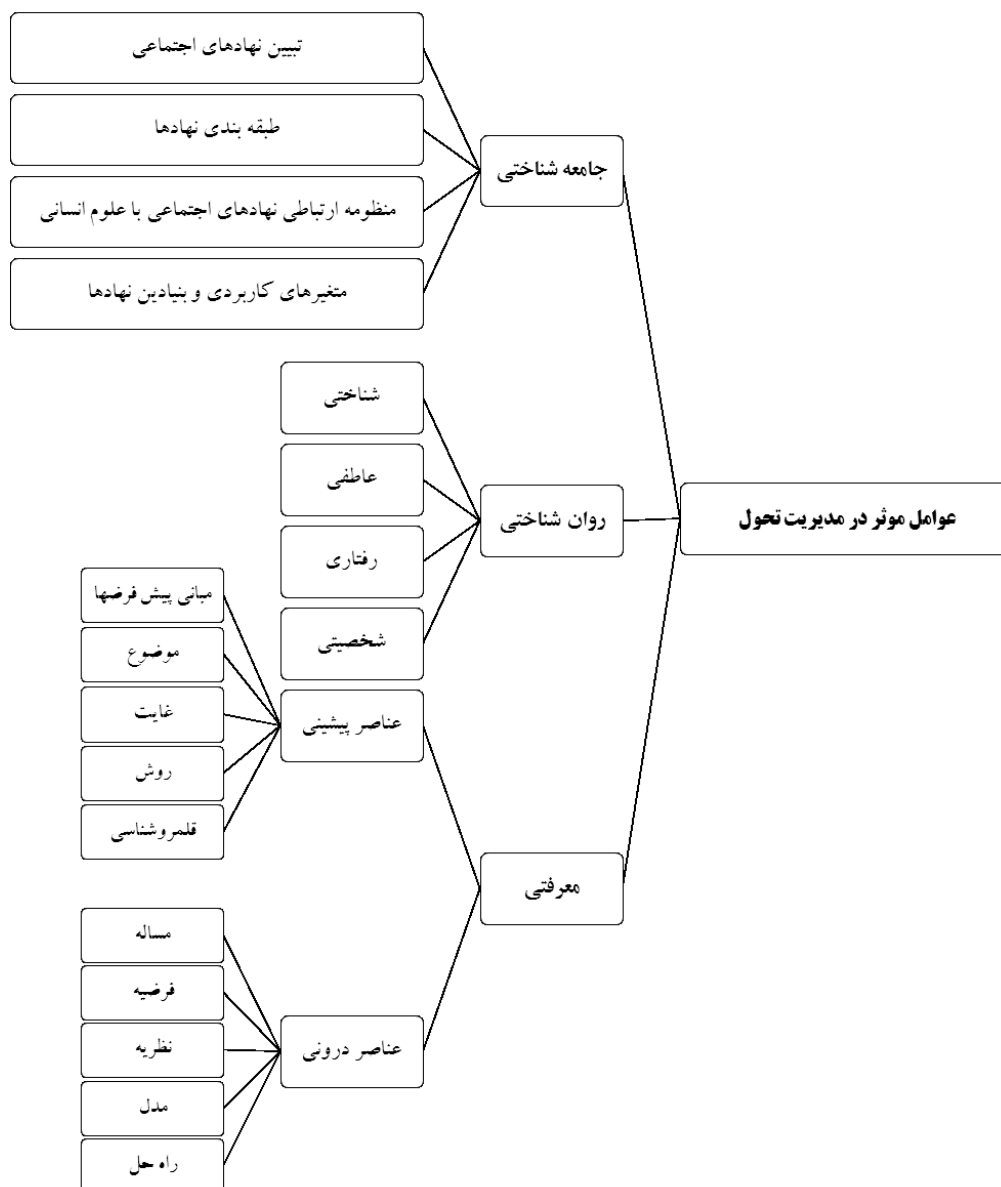
۱. برخی اندیشمندان در تبیین فرایند تغییرات هنجاری در جامعه به عواملی مانند ثروت و قدرت اشاره نموده، در ذیل قدرت دو نکته مهم را گوش‌زد کرده‌اند: نخست عدم دیکته کردن امور و دوم استفاده از تشویق و استدلال.

<http://ejil.oxfordjournals.org/content/19/4/866.full>, p4, Oxford University Press How Norms ChangeSee, Wayne Sandholtz,

این نهادها نیز فرهنگ‌سازی، تبلیغ و ترویج، استدلال و تشویق، آموزش و تبیین، انگیزش‌های معنوی و... خواهد بود. باید توجه داشت دو مؤلفه محوری دین و عقلانیت بر تمامی متغیرهای ذیل حاکم بوده در آنها سازی و جاری هستند.

عوامل کلیدی	نهادهای مرتبط	متغییر بنیادین	متغییر کاربردی
فرهنگ علم	تعلیم و تربیت، خانواده و رسانه	معرفت	تبلیغ و ترویج، آموزش و تبیین، استدلال و تشویق، نقد و روشنگری، تولید و نظریه‌پردازی، تربیت استاد و دانشجو و...
سیاست علم	نهاد سیاست و حاکمیت	قدرت	سیاست‌گذاری، تدوین و اصلاح قوانین، ضمانت اجرا و مجازات، اصلاح فرایندها و ساختارها، برنامه‌ریزی آموزشی و...
اقتصاد علم	نهاد اقتصاد	ثروت	تجاری‌سازی، توجه به انگیزه‌های مادی، عرضه و تقاضا، خصوصی‌سازی و...

ساختار کلان عوامل مؤثر در تحول در نمودار ذیل قابل ترسیم است:



۵. اولویت‌دهی، نسبت‌سنجی و منظومه ارتباطی عوامل مؤثر در تحول از نگاه مدیریت تحول

همان‌گونه که گذشت، بر اساس الگو و مدل برگزیده برای تبیین و طبقه‌بندی عوامل مؤثر در تحول، این عوامل به سه دسته جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و محتوایی تقسیم شدند. از آنجا که این عوامل باید در راستای تحول علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی کارآمد به کار گرفته و مدیریت شوند، ضروری است هماهنگ و هم‌جهت در یک مسیر مشخص گام بردارند، بنابراین، چگونگی ارتباط، نسبت‌سنجی و تقدم و تأخر این عوامل با یکدیگر امری لازم خواهد بود.

آنچه در اینجا اهمیت دارد توجه به عناصر کلیدی موفقیت در مدیریت تحول علوم انسانی است؛ به این عوامل کلیدی «CSF»^۱ گفته می‌شود. برای رسیدن به این هدف، ابتدا عوامل و عناصر لازم (اعم از درونی و بیرونی) احصاء شده، سپس از بین آنها عوامل کلیدی و حیاتی استخراج می‌شود و ملاک عمل و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرد.^۲

از دیدگاه مدیریت تحول که هدایت، نظارت و ارزیابی کلان بر بازیگران اصلی تحول علوم انسانی در کشور را بر عهده دارد، اهرم اولیه و قابل مدیریت در مجموعه عوامل یاد شده، که می‌تواند تأثیرات مهمی بر دیگر عوامل نیز داشته باشد، عوامل جامعه‌شناختی هستند، بدین معنا که عوامل جامعه‌شناختی مدخل ورودی مدیریت تحول هستند که به واسطه آن می‌توان بر عوامل روان‌شناختی و جامعه‌نخبگانی و در نهایت تغییر و تحول در محتوا تأثیر گذاشت. از این عامل به عامل کلیدی در تحول نیز می‌توان یاد کرد.

این عوامل به توانمندی‌های ترویجی، فرهنگی، فضای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توجه دارند، به دیگر سخن، به بستر و زمینه‌های ایجاد، شکل‌گیری و توسعه علوم انسانی بیشتر توجه می‌کنند. عوامل جامعه‌شناختی متشکل از نهادهای مختلف اجتماعی با مخاطبان و کارکردهای متفاوت است. آنچه در اینجا اهمیت دارد، بررسی و تبیین نهادهای اجتماعی و چگونگی نقش

1 . Critical Section Factor

۲ . منطق استفاده از عوامل کلیدی موفقیت، قانون پارتو است که بر اساس آن ما در برنامه‌های مختلف ۸۰ درصد از موفقیت خود را مدیون ۲۰ درصد از فعالیت‌های خود می‌باشیم. لذا با شناسایی و سرمایه‌گذاری بر این ۲۰ درصد تا حد زیادی ۸۰ درصد باقی مانده تأمین شده، به اهداف خود خواهیم رسید.

آفرینی آنها در تحول علوم انسانی است.

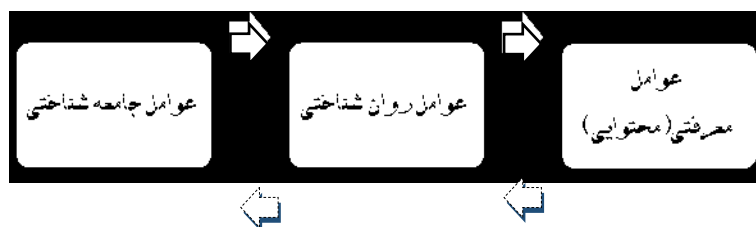
عامل دومی که باید به واسطه عوامل جامعه‌شناختی به آن توجه قرار شود و در مسیر تحول به حرکت درآید، جامعه‌نخبگانی و اندیشمندان علوم انسانی هستند که برخلاف عوامل جامعه‌شناختی که به صورت مستقیم مدیریت‌پذیر بودند، این عوامل به صورت مستقیم مدیریت‌ناپذیرند. بنابراین، لازم است با توجه به مجموعه عناصر روان‌شناختی و با کمک نهادهای اجتماعی در راستای تحول محتوای علوم انسانی جهت‌دهی و همراه گردند.

در نهایت، هسته مرکزی تحول علوم انسانی، که هدف غایی تحول نیز می‌باشد، عوامل و عناصر معرفتی و محتوایی هستند که باید به دست نخبگان و اندیشمندان تغییر و تحول یافته، تبدیل به محتوایی اسلامی و کارآمد شود.

بدین ترتیب، تنها عواملی که مستقیماً مدیریت‌پذیرند عوامل جامعه‌شناختی هستند، اما این عوامل بی‌واسطه بر محتوای علم تأثیر نمی‌گذارند، بلکه باید در راستای تأثیرگذاری بر دانشمندان علوم انسانی مدیریت شوند تا صاحبان علم به تحول علم اقدام کنند.

این فرایند بیان شده رابطه عوامل جامعه‌شناختی را با دیگر عوامل مؤثر در تحول (روان‌شناختی و معرفتی) از دیدگاه مدیریت تحول تبیین می‌کند و به عبارتی بر خدمت‌رسانی این عامل کلیدی در راستای تحول علوم انسانی به عوامل روان‌شناختی و معرفتی تأکید دارد. اما باید توجه کرد این فرایند و خدمت‌رسانی دوسویه و رفت و برگشتی است. بنابراین، لازم است اندیشمندان و نخبگان جامعه نیز در تولید محتوای علوم انسانی اسلامی به مسائل و نیازهای نهادهای اجتماعی توجه کنند و پاسخگوی آنها باشند. کارآمدی و اجتماعی شدن محتوای تولید شده از سوی جامعه نخبگان منوط به پاسخ‌گویی به مسائل و نیازهای بومی جامعه ایرانی اسلامی است.

با توجه به این توضیحات، چگونگی نسبت خطی و تأثیر و تأثر دوسویه مجموعه عوامل پیش در نمودار ذیل قابل ترسیم است:



۶. جایگاه‌شناسی و کارکرد عقل و دین در نظریه

با توجه به اینکه غرض نهایی تحول در علوم انسانی دستیابی به علوم انسانی اسلامی کارآمد مبتنی بر مبانی و اهداف اسلام و نیز با در نظر گرفتن الزامات و شرایط زیست‌بوم ایران است، مسلم است نظریه مبنا و پایه مدیریت این تحول نیز باید نظریه‌ای برگرفته از مبانی و ارزش‌های دینی و اصول عقلانی باشد. بنابراین، دو مؤلفه محوری «عقلانیت و دین‌مداری» بر این فرایند و مجموعه متغیرهای شکل‌دهنده این نظریه حاکمیت دارند. روشن است همه مفصل‌بندی درونی و بیرونی این متغیرها و به‌ویژه جهت‌گیری‌های محتوایی آنها مبتنی بر اصول عقلی و ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی خواهد بود.

بدین معنا که از یک سو دین به عنوان یک فرانهاد بر سطوح مختلف این عوامل مؤثر بر تحول علوم انسانی (اعم از جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و معرفتی) تأثیرگذار بوده و به طور خاص دارای چند کارکرد اساسی است:

نخست، در عوامل جامعه‌شناختی از یک‌سو باورها، ارزش‌ها و هنجارهای نهادهای اجتماعی را مشخص کرده، مرزبندی ارزشی و هنجاری آنها را تعیین می‌کند و از سوی دیگر، بر چگونگی عملکرد و رفتارهای فردی و اجتماعی نظارت مستمر و مؤثر دارد.

دوم، دارای نقشی توسعه‌بخش، گسترش‌دهنده و مولد در سطوح مختلف نظری خواهد بود. علم انسانی اسلامی و نظریات شکل‌گرفته در حاشیه آن، بر خلاف رویکردهای تجربی و پوزیتیویستی، منابع معرفتی و زاویه نگاه خود را منحصر به امور مادی و محسوس نمی‌کنند و خود را از منبع الهی و وحیانی محروم نمی‌سازند. این امر افق‌های جدیدی را بر روی نظریه‌پردازان اسلامی می‌گشاید.

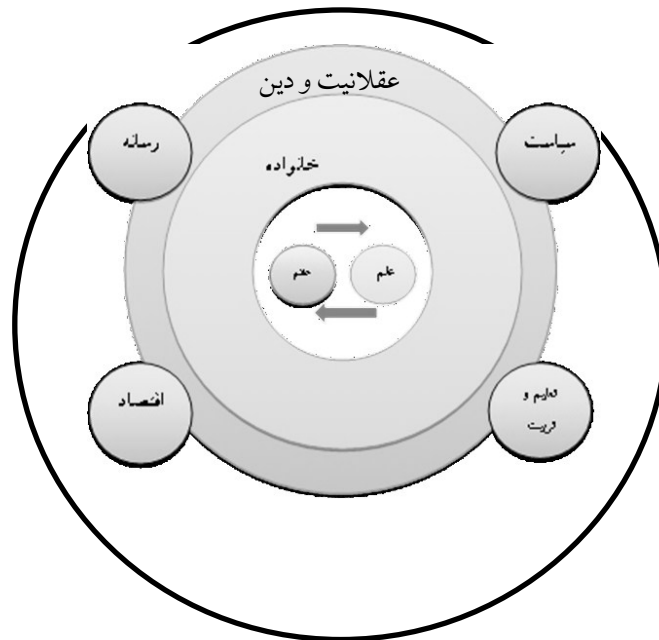
سوم، به عنوان یک رابط و حلقه وصل میان نهادهای مختلف اجتماعی و نیز عوامل مؤثر در تحول باعث تعامل، هماهنگی و انسجام بخشی آنها می‌شود.

از سوی دیگر، عقل نیز در کنار آموزه‌های اسلامی دارای دو کار ویژه اساسی است:

نخست، نسبت به محتوای درونی نظریه؛ بدین معنا که تلاش شده است، در ارائه نظریه بر عقلانی بودن و برخوردار بودن از ویژگی‌های عقلانی در صورت‌بندی کلان و مفصل‌بندی‌های خرد تأکید شود. این امر قابلیت و زمینه دستیابی به یک توافق جمعی را فراهم می‌آورد.

دوم، نسبت به فضای بیرونی حاکم بر نظریه؛ در صورت حاکم شدن عقلانیت و ایجاد بسترهای بحث و گفتگو و جدال احسن در جامعه علمی و نخبگانی، می‌توان امید داشت که به یک

مفاهمه و پذیرش همگانی در این راستا دست یافت. با توجه به مطالب بیان شده، حاکمیت «عقلانیت و دین‌مداری» در نمودار ذیل قابل ترسیم است:



۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری (نظریهٔ منتخب در مدیریت تحول)

در پایان، با توجه به سیر مطالب بیان شده و فرایند انجام شده، با در نظر گرفتن مجموعه عوامل مؤثر در تحول و نیز با اولویت و تأکید بر عامل کلیدی (عوامل جامعه‌شناختی) نظریهٔ منتخب مدیریت تحول چنین بیان می‌شود:

«عوامل مؤثر در تحول علم به سه بخش عوامل معرفتی یا محتوایی، عوامل روان‌شناختی و عوامل جامعه‌شناختی قابل تقسیم است. از این میان، عوامل جامعه‌شناختی به صورت مستقیم قابل مدیریت‌اند. این عوامل باید به گونه‌ای مدیریت شوند که از طریق تأثیرگذاری بر عوامل روان‌شناختی تحول، دانشمندان را بر تغییر محتوای علوم انسانی برانگیزند. در میان عوامل محتوایی عوامل پیشینی کلیدی هستند؛ بدین معنی که اگر این عوامل تغییر کنند،

عوامل درونی علم خود به خود تغییر خواهند کرد. در میان عوامل روان‌شناختی نیز عوامل عاطفی و انگیزشی کلیدی هستند، بدین معنی که اگر بتوان از طریق نهادهای اجتماعی بر نظام انگیزشی دانشمندان تأثیر گذاشت، آن‌گاه می‌توان آنها را در جهت تحول علوم انسانی برانگیخت.

در میان عوامل اجتماعی نیز عامل فرهنگ علم، سیاست علم و اقتصاد علم و نهادهای مربوطه آنان، سه عامل مهم و کلیدی در تأثیرگذاری بر نخبگان می‌باشند. بدین ترتیب، باید اقدامات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای تغییر نظام انگیزشی نخبگان در جهت تغییر محتوای پیشینی یا فلسفه علوم انسانی انجام شود. همان‌گونه که بیان شد، دو مؤلفه محوری «عقلانیت و دین‌مداری» بر این فرایند و مجموعه متغیرها حاکمیت داشته، همه مفصل‌بندی درونی و بیرونی این متغیرها و به‌ویژه جهت‌گیری‌های محتوایی آنها مبتنی بر اصول عقلی و ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی شکل خواهد گرفت».

نکته پایانی در نظریه مدیریت تحول، توجه جامعه نخبگانی به مسائل و نیازهای نهادهای اجتماعی در تدوین علوم انسانی اسلامی است. باید توجه کرد این رابطه بین عوامل جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و محتوایی، رابطه‌ای دوسویه و خدماتی متقابل است، بنابراین، همان‌گونه که نهادهای اجتماعی به عنوان مدخل ورودی و عامل کلیدی تحول وظایفی نسبت به عوامل روان‌شناختی (عالم) و محتوایی (علم) بر عهده دارند و خدماتی به آنها می‌رسانند، متقابلاً در فرایند تولید علوم انسانی اسلامی به دست جامعه نخبگانی نیز باید مسائل و نیازهای این نهادها، که با نگاهی عام تمام فضای جامعه را می‌پوشانند، مورد توجه قرار گیرند. دقت به این امر کارآمدی نظریه و برون‌داد نهایی آن را تضمین می‌کند.^۱

۱. مقاله حاضر نخستین بار، در گروه فلسفه علوم انسانی اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه مطرح شد و در دومین کنگره بین‌المللی علوم انسانی - اسلامی ارائه و به عنوان مقاله برتر کنگره برگزیده شد.

منابع

- ادیبی، حسین؛ انصاری، عبدالمعبود (بی‌تا)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، چ ۱، تهران: انتشارات جامعه.
- جین، آر.کی.؛ تریاندیس، اچ.سی. (۱۳۸۱)، مدیریت بر مدیریت‌ناپذیر، مترجمان: مهیار سرحدی، حسن محمد رضایی بیدگلی، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- آرثربرت، ادوین (۱۳۷۴)، مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، چ ۲، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ایران‌نژاد، پاریزی، ساسان گهر (۱۳۷۳)، سازمان و مدیریت، از تئوری تا عمل، چ ۲، تهران: مؤسسه بانکداری ایران.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۹)، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باقری، خسرو (۱۳۸۷)، علم تجربی دینی، نظریه‌پردازی ۳/۳، دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره.
- _____ (۱۳۸۶)، «علم دینی امکان، ماهیت، ضرورت و هویت علم دینی»، مجموعه مقالات کنفرانس توسعه دانش و فناوری در ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بستان، حسین (۱۳۹۱)، گامی به سوی علم دینی (ساختار علم تجربی و امکان علم دینی)، چ ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۳)، علم و فلسفه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پاملاجی، شومیکر؛ جیمز، ویلیام تانکارد؛ دومینیک ال. لاسورسا (۱۳۹۰)، نظریه‌سازی در علوم اجتماعی، ترجمه محمد عبداللهی، تهران: جامعه‌شناسان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چ ۳، تنظیم و تحقیق احمد واعظی، قم: اسراء.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۷)، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- حسنی، سیدحمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی؛ موحدابطحی، سیدمحمدتقی (۱۳۸۵)، علم دینی دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسنی، سیدحمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی (۱۳۸۹)، پارادایم اجتهادی دانش دینی (پاد)، قم: پژوهشگاه حوزه

و دانشگاه.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰)، فلسفه فلسفه اسلامی، فلسفه‌های مضاف، چ ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دورکیم، امیل (بی تا)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه. رابینز، استیفن پی (۱۳۷۷)، رفتار سازمانی، چ ۱، ترجمه علی پارسائیان و محمد اعرابی، تهران: نوبهار. روپ، ربرتو مایلی (۱۳۸۰)، ساخت، پدیدآیی و تحول شخصیت، ترجمه محمود منصور، تهران: دانشگاه تهران.

زیباکلام، سعید (۱۳۸۲)، «علم‌شناسی کوهن و نگرش گشتالتی»، مجله حوزه و دانشگاه، س ۹، ش ۳۴. _____ (۱۳۸۴)، معرفت‌شناسی اجتماعی طرح و نقد مکتب ادینبورا، تهران: سمت.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰)، تفرج صنع، گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علوم انسانی، تهران: سروش. سوزنچی، حسین (۱۳۸۹)، معنا، امکان و راهکارهای علم دینی، چ ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

سید جوادین، سیدرضا (۱۳۸۶)، تنوری‌های مدیریت، چ ۳، تهران: نگاه دانش.

_____ (۱۳۸۶)، مبانی سازمان و مدیریت، چ ۲، تهران: نگاه دانش.

شاملو، سعید (۱۳۷۴)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، تهران: رشد.

شولتز، دوان (۱۳۸۴)، نظریه‌های شخصیت، چ ۵، یوسف کریمی و دیگران، تهران، ارسباران.

صانعی پرویز (۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی ارزش‌ها، چ ۱، تهران: کتاب‌خانه گنج دانش.

فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۳۸۲)، تحصیل السعادة، بیروت: دارالمکتبه الهلال.

فایرابند، پل، (۱۳۷۵)، بر ضد روش، چ ۱، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.

_____ (۱۳۷۳)، «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد»، ترجمه شاپور اعتماد، نشریه ارغنون، شماره ۱.

فرانکن، رابرت (۱۳۸۴)، انگیزش و هیجان، ترجمه حسن شمس اسفند آباد، غلامرضا محمودی و سوزان امامی‌پور، تهران: نشر نی.

فروند، ژولین (۱۳۷۲)، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

قطب‌الدین شیرازی، محمودبن مسعود، (۲۰۰۵)، شرح حکمة الاشراق، به اهتمام: عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کارناپ، رودلف (۱۳۷۳)، مقدمه‌ای بر فلسفه علم، ویراست مارتین گاردنر، ترجمه یوسف عقیفی، تهران: انتشارات نیلوفر.

کریمی، یوسف (۱۳۷۸)، روان‌شناسی شخصیت، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.

کوئن، بروس (۱۳۷۹)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.

لازی، جان (۱۳۷۷)، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات سمت.

لیدمن، جیمز (۱۳۹۰)، فلسفه علم، ترجمه حسین کرمی، تهران: انتشارات حکمت.

بونژه، ماریو؛ آردیلا، روبن (۱۳۹۰)، فلسفه روان‌شناسی (و نقد آن)، چ ۲، ترجمه محمدجواد زارعان و همکاران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

محسنی، منوچهر (۱۳۸۱)، مقدمات جامعه‌شناسی، تهران: نشر دوران.

محسنی، نیک‌چهر (۱۳۸۳)، نظریه‌ها در روان‌شناسی رشد (شناخت، شناخت اجتماعی، شناخت و عواطف)، چ ۱، تهران: پردیس ۵۷.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، روش در روش (درباره ساخت معرفت در علوم انسانی)، تهران: جامعه‌شناسان.

ملایری، محمدحسین (۱۳۹۰)، فلسفه علم پدیدارشناسی هرمنوتیک، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

محمدزاد، عباس؛ مهره‌وزان، آرمین (۱۳۷۵)، رفتار سازمانی، چ ۱، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

مصباح‌یزدی، محمدتقی و جمعی از نویسندگان، (۱۳۶۱)، علوم انسانی، اسلام و انقلاب فرهنگی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، آشنایی با منطق، چ ۳۷، قم: انتشارات صدرا.

مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۹۱)، «روش‌شناسی فایربرند»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۸، ش ۷۰.

مندارس، هانری (بی‌تا)، مبانی جامعه‌شناسی، چ ۱، ترجمه پرهام، تهران: امیرکبیر.

مورهد و گریفین (بی‌تا)، رفتار سازمانی، چ ۴، ترجمه سید مهدی الوانی و غلامرضا معمارزاده، تهران: مروارید.

مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی (۱۳۹۰)، قم: فجر ولایت.

میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۸۹)، گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی، قم: فجر ولایت.

نایلی، محمدعلی (۱۳۷۳)، انگیزش در سازمان‌ها، چ ۱، اهواز: دانشگاه شهید چمران.

واعظ‌برزانی، محمد و دیگران (بی‌تا)، «ضرورت تکوین پارادایم در ایجاد علم اقتصاد بومی»، مجموعه مقالات کنگره ملی علوم انسانی.

- ولسترام، اسدورو (۱۳۸۴)، روان‌شناسی، ج ۱، ترجمه جهان‌بخش صادقی، تهران: سمت.
- ویتن، وین (۱۳۸۹)، روان‌شناسی عمومی، ترجمه و تلخیص: یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر روان.
- اصفهانی، راغب (بی‌تا)، مفردات الفاظ قرآن، [بی‌جا]، دارالقلم.
- حسن‌بن‌زین‌الدین (بی‌تا)، معالم‌الدین، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلّی، حسن‌بن‌یوسف (علامه) (۱۴۱۰ق) الجوهرالتّضیّد فی شرح منطق التّجریّد، قم: بیدار.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹)، کفایة الاصول، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.
- خمینی، روح‌الله (بی‌تا)، مناہج الوصول الی علم الاصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____ (۱۳۸۲ق)، تهذیب‌الاصول، قم: نشر اسماعیلیان.
- صدر، محمدباقر (۱۳۸۶)، دروس فی علم‌الاصول، قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی (۱۴۰۰ق)، عنایة‌الاصول، قم: انتشارات فیروزآبادی.
- قرشی، سیدعلی‌اکبر (۱۳۷۸)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، فواید‌الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

BABBIE ,E. (1998), *THE PRACTICE OF SOCIAL RESEARCH*, (8TH ED.)BELMONT, C A: WADSWORTH PUBLISHING.

FLAVELL, J.H; BOTKIN, P.T, (1985). *COGNITIVE DEVELOPMENT*(2 ND ED) ENGLEWOOD CLIFFS, N.J. PRENTICE – HALL,

KUHN, THOMAS. S. (1970) *THE STRUCTURE OF SCIENTIFIC REVOLUTIONS*, THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS.

LAKATOS ,IMRE (1978), *THE METHODOLOGY OF SCIENTIFIC RESEARCH PROGRAMMES*, J.WORRAL AND CURRIE (EDS), CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS, LONDON, PP49-48,

LOUDEN, LARRY, (1978) *PROGRESS AND ITS PROBLEMS*, UNIVERSITY OF CALIFORNIA PRESS, BERKELEY AND LOS ANGELES

NEWTON, SMITH, (1991). *THE RATIONALITY OF SCIENCE LONDON*, RUTLEDGE /981.

RAVI K. JAIN, HARRY C. TRIANDIS, CYNTHIA WAGNER WEICK, *MANAGING RESEARCH, DEVELOPMENT, AND INNOVATION*, (2010). (MANAGING THE UNMANAGEABLE), PUBLISHED BY JOHN WILEY AND SONS, INC, HOBOKEN, NEW JERSEY.

SCOTT, RICHARD.(2001), *INSTITUTIONS AND ORGANIZATIONS*, LONDON
STANFORD ENCYCLOPEDIA OF PHILOSOPHY,
[HTTP://PLATO.STANFORD.EDU](http://plato.stanford.edu).

[HTTP://EJIL.OXFORDJOURNALS.ORG/CONTENT/19/4/866.FULL](http://ejil.oxfordjournals.org/content/19/4/866.full), OXFORD
UNIVERSITY PRESS *HOW NORMS CHANGE*SEE, WAYNE SANDHOLTZ,
[HTTP://WWW.UIC.EDU/CLASSES/SOCW](http://www.uic.edu/classes/socw), *TYPES OF SOCIAL INSTITUTIONS*.